




## پیغام عشق

قسمت چهارصد و بیست و دوم





به نام خدا 

درود بر مولانای جان و سپاس از جناب شهبازی که این خرد بزرگ مولانا را به رایگان به خانه‌های ما بخشیده است. در این قصه از دفتر پنجم مولانا به ما می‌گوید: که ما چه قدر با من‌ذهنی کثیف‌کاری می‌کنیم و بی‌حدواندازه درد ایجاد می‌کنیم و خداوند ستار عیب‌های ما را می‌پوشاند و می‌شوید.

اقلام من‌ذهنی که نیروهای باز دارنده ما هستند ما را از شناخت اصل خویش که عدم است باز می‌دارند. این اقلام من‌ذهنی عبارتند از:

عیب‌بینی، مقایسه کردن خود با دیگران، اتفاق لحظه را نپذیرفتن و قضاوت کردن، ایجاد واکنش و درد و مسئله و دشمن، و مانع‌سازی و یا داشتن پندار کمال و خود را برتر از دیگران شمردن و یا مقاومت و شکایت و ناسپاسی، و زیاده‌خواهی و سیری‌ناپذیری‌ها، و حرص و حسادت و بسیار موارد دیگر، که ما باید این اقلام را که باعث کثیفی روح و جان ما شده‌اند شناسایی کنیم، و با شست‌وشو دهنده‌های شکر و صبر و پرهیز از همانیدگی‌ها، زندگی‌مان را از تعفن و آلودگی نجات دهیم. خداوند مرتباً کثیفی‌ها و خرابکاری‌های ما را که با من‌ذهنی ایجاد کرده‌ایم می‌شوید. در این قصه خردمندانه مولانا به ما پیغام می‌دهد که ایمان به یک مشت حرف و الفاظ و بیان و دانش من‌ذهنی نیست، بلکه باید درد هشیارانه کشید تا خود را از بند همانیدگی‌ها آزاد کرد و دلمان را از حرص و نیازها و شهوت‌های من‌ذهنی که همیشه می‌خواهد و سیر نمی‌شود پاک کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۴ تا ۶۵

کافران مهمان پیغمبر شدند

وقت شام ایشان به مسجد آمدند

کآمدیم ای شاه! ما اینجا قُنُق



ای تو مهمان دارِ سگانِ اُفق

کافران به مهمانی پیامبر (ص) آمدند، شاه که خداست و میزبان کلّ عالم هستی است از کافران به معنی کسانی که نور درونشان را به واسطهٔ همانیده شدن پوشانده‌اند پذیرایی می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۷

گفت: ای یارانِ من قسمت کنید

که شما پُر از من و خوی من آید

مهمانان زیادی به خانه پیامبر آمده بودند، پیغمبر به یارانش گفت: مهمانان را میان خود تقسیم کنید و خدا هم این مسئولیت پخش هشیاری را به یارانی که به او زنده شده‌اند و تا حدودی خوی الهی دارند می‌دهد که به انسان‌ها کمک کنند و یاری برسانند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۲

آبِ روحِ شاهِ اگر شیرین بود

جمله جوها پُر ز آبِ خوش شود

هر انسانی اگر روی خودش کار کند آب حیات که شیرین و گواراست را در جوی تنش خواهد داشت و اگر شاه فردی صالح و درستکار باشد، گسان و نزدیکان او هم صالح و درستکار می‌شوند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۴

هر یکی یاری، یکی مهمان گُزید

در میان، یک زَفت بود و بی‌ندید



هر یک از یاران پیغمبر مهمانی را برگزید تا از او پذیرایی کند و در میان این مهمانان شخصی بود درشت هیكل که مثل آن نبود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۵

جسمِ ضَخْمی داشت، کس او را نبرد

ماند در مَسْجِد، چو اندر جام دُرد

آن شخصی که جسم تنومندی داشت کسی او را به خانه‌اش نبرد و در نتیجه در مسجد ماند، مثل دُردی که در ته جام می‌ماند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶

مصطفی بُردش چو واماند از همه

هفت بُز بُد شیرده اندر رَمه

چون این شخص را کسی به خانه‌اش نبرد پیغمبر او را به خانه برد تا در خانه‌اش که هفت بُز شیرده داشت از او پذیرایی کند، هفت بُز شیرده نماد نعمت‌های بسیاری است که خدا به ما داده است تا ما سپاسگزار باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۰

مَعْدَه طَبلی خوار همچون طبل کرد

قِسْمِ هِجْدَه آدمی تنها بخورد

این شخص شکمی مثل طبل داشت که به اندازه هجده نفر می‌خورد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۹



جمله اهل بیت خشم آلو شدند

که همه در شیر بز طامع بدند

همه اهل خانه از پرخوری این مهمان خشمگین شدند زیرا همه آن‌ها میل داشتند که از شیر بز بخورند، در واقع همه اهل خانه یعنی همه انسان‌ها برای خوردن مایل و حریص هستند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۱

وقت خفتن رفت و در حُجره نشست

پس کنیزک از غُصَب در را بست

آن مهمان حریص بعد از خوردن زیاد برای خواب به اتاق رفت و کنیزک از عصبانیت در را به روی او بست.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۳

گبر را در نیم شب یا صبحدم

چون تقاضا آمد و درد شکم

نزدیکی‌های صبح مهمان دچار دل درد شد و چون در را بسته بودند همه‌جا را کثیف کرد، در این تمثیل هر یک از ما باید ببینیم چگونه در ذهن را به روی خود می‌بندیم و فضا را باز نمی‌کنیم و بر اثر زیاده‌خواهی و زیاده‌خواری من‌ذهنی کثیف‌کاری می‌کنیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۰

گشت بیدار و بدید آن جامه خواب

پُر حَدَث، دیوانه شد از اضطراب



وقتی مهمان بیدار شد و لحاف و تشک را غرق کثافت دید از شدت ناراحتی نزدیک بود دیوانه شود، ما هم وقتی به خواب ذهن می‌رویم با ترس، خشم، کینه و قضاوت چنان کثیف‌کاری می‌کنیم که وقتی بیدار می‌شویم از شدت پشیمانی و اضطراب دیوانه می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۸

در گشاد و گشت پنهان مصطفی

تا نگردد شرمسار آن مبتلا

پیغمبر در را باز کرد و با دیدن این صحنه خودش را پنهان کرد که آن شخص شرمنده نشود، خدا هم ما را بسیار بخشیده است و کثیف‌کاری‌های ما را پنهان کرده است تا ما که مبتلا و گرفتار من‌ذهنی هستیم شرمنده نشویم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۰

یا نهان شد در پس چیزی و یا

از وی‌اش پوشید دامن خدا

هر انسانی که خوی خدا را دارد ستار است و عیب‌ها را می‌پوشاند و برملا نمی‌کند، همه ما پُر از عیب هستیم و اگر عیب کسی را بپوشانیم در دامن خدا و پناه عدم قرار می‌گیریم و عیب‌های خودمان پوشیده می‌شود و به خدا نزدیک می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۲

تا نبیند خصم را پهلوئی خویش

قدرت یزدان از آن بیش است بیش

ما عیب‌ها را می‌پوشانیم تا هیچ من‌ذهنی و یا دشمنی را قرین خود نکنیم و با هیچ فکر و باور و دردی همانیده نشویم زیرا که قدرت الهی بیشتر و بالاتر از این‌هاست.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۶

او به جدّ می‌شُست آن احداث را

خاص ز امرِ حق، نه تقلید و ریا

پیغمبر مشغول شستن کثیفی‌ها و مدفوع آن شخص بود و این کار را فقط برای خدا می‌کرد نه برای خودنمایی، و این پیغامی برای ماست که اگر کار خوبی می‌کنیم برای خودمان می‌کنیم و فضای درون خودمان را شست‌وشو می‌دهیم و باز می‌کنیم، ولی اگر با من‌ذهنی خدمت کنیم به دنبال آفرین و تأیید دیگران در توقع و گدایی می‌مانیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۷

که دلش می‌گفت کین را تو بشو

که درینجا هست حکمت تو به تو

پیغمبر به حرف دلش گوش می‌کرد که می‌گفت: این کثیفی‌ها را تو بشور که در این کار حکمتی بزرگ نهفته است که تو به تو است یعنی هرچه قدر ما درد هشیاران را با فضاگشایی و صبر و شکر به فرمان الهی انجام دهیم لایه‌لایه درون خودمان را می‌شوئیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۱۸ تا ۱۱۹

کافرک را هیکلی بُد یادگار

یاوه دید آن را و گشت او بی‌قرار

گفت: آن حُجره که شب جا داشتیم



## هیکل آنجا بی خبر بگذاشتم

هیکل به معنی بت و یا گردن‌بند این کافر است، آن کافر که بعد از کثیف کردن فرار کرده بود گردن‌بندی داشت که مثل بت برایش ارزشمند بود و چون دید آن را گم کرده است بی‌قرار شد و گفت: ای وای که من آن را در آن اتاق جا گذاشتم. مولانا اشاره می‌کند که ما با من‌ذهنی کثیف‌کاری می‌کنیم، بی‌قرار می‌شویم و باز در ذهن به دنبال بت‌های دیگری می‌رویم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۰

گر چه شرمین بود، شرمش حرص بُرد

حرص از درهاست، نه چیزی ست خُرد

آن شخص از کارش شرمنده بود اما حرص پیدا کردن گردن‌بندش خجالتش را از بین برد، زیرا حرص ازدهاست و چنان قوی است که حتی انسان‌های خجالتی را به کارهای گستاخانه‌ای وادار می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱

از پی هیکل شتاب اندر دوید

در وثاقِ مُصطفی، و آن را بدید

برای پیدا کردن گردن‌بند با عجله به اتاق پیغمبر وارد شد و آن صحنه بد را دید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲

کان یدالله، آن حدّث را هم به خود

خوش همی شوید، که دُورش چشم بد



دید که پیغمبر با دستان خودش و با خوشرویی دارد کثیفی‌های او را می‌شوید و انگار دستان خداوند بود که این کار را انجام می‌داد، پس چشم بد من ذهنی دور باشد از پیغمبر و یا انسان‌های صالح و نیکوکار.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳ تا ۱۲۴

هیگلش از یاد رفت و شد پدید

اندرو سُوری، گریبان را درید

می‌زد او دو دست را بر رو و سر

گله را می‌کوفت بر دیوار و در

بت خود را و یا گردن‌بندش را فراموش کرد و حال عجیبی در او پدید آمد که لباس‌ها و گریبان‌ش را پاره‌پاره می‌کرد و دو دستی به سر و صورتش می‌زد و سرش را به دیوار می‌کوبید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۵

آنچنانکه خون ز بینی و سرش

شد روان و رحم کرد آن مهترش

به طوری که خون از دماغ و سرش جاری شد و دل پیغمبر به حال او سوخت.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۷

می‌زد او بر سر که ای بی‌عقل سر

می‌زد او بر سینه کای بی‌نور بر

آن کافر به سرش می‌کوبید و می‌گفت: ای سر بی‌عقل و به سینه‌اش می‌زد و می‌گفت: ای سینه بی‌نور و بی‌ایمان.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۸

سجده می کرد او که ای کلّ زمین

شرمسارست از تو این جزو مهین

او درمقابل پیغمبر به سجده افتاد و درمقابل کل زمین و عظمت الهی شرمساری خود را بلندبلند طوری که همه مردم بشنوند اعلام کرد و شروع به عذرخواهی کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۹

تو که کلی، خاضع امرِ وِی

من که جزوم، ظالم و زشت و غوی

گفت: ای بزرگوار تو که به مثابه کل هستی در برابر فرمان خدا آن قدر فروتنی و تواضع داری، ولی من که جزوم، ظالم و زشت و گمراهم. در این جا اشاره به من ذهنی ظالم و زشت و گمراه دارد درمقابل اصل انسان که عدم است و می تواند بی نهایت فضاگشایی کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۱

هر زمان می کرد رو بر آسمان

که ندارم روی ای قبله جهان

آن کافر که نماد من ذهنی است بعد از این همه شرمساری دید که به جز گشودن آسمان درون و خدا را خواستن راهی نیست گفت: دیگر من روی به قبله های این جهانی نمی کنم و هر لحظه برای عذر خواهی روی به آسمان می کرد و زاری می کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۲



چون ز حد بیرون، بلرزید و طپید

مصطفی‌اش در کنار خود کشید

وقتی ما برای زنده شدن به خدا بینهایت بلرزیم و زاری و نیاز کنیم، مصطفی که بهمعنی برگزیده است ما را بر می‌گزیند و زندگی یا خدا ما را در آغوش خود می‌کشد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۳

ساکش کرد و بسی بنواختش

دیده‌اش بگشاد و داد اشناختش

و خدا قدم به مرکز کافر گذاشت و به او آرامش و سکون بخشید و او را مورد نوازش و محبت خود قرار داد و چشم دل او را باز کرد تا به او معرفت و آگاهی ببخشد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱

حق قدم بر پی نهد از لامکان

آنگه او ساکن شود از کن فکان

با سپاس از برنامه گنج حضور و همیاران گنج حضور 🙏

دیبا از کرج



با سلام  

موضوع: «از گزند مترس»

از زمان کودکی ترس‌های زیادی در ما ذخیره شده است که برخی از آن‌ها را می‌شناسیم و از برخی دیگر بی‌اطلاعیم. در ابتدا که شروع به یادگیری دانش معنوی توسط ابیات جناب مولانا و آموزه‌های گنج حضور می‌کنیم و سعی در به‌کارگیری فضاگشایی در عمل داریم، مقداری سرمایه حضور در ما ایجاد می‌شود، کم‌کم ترس‌هایمان را شناسایی می‌کنیم و متوجه می‌شویم به‌خاطر ترس در چه زمینه‌هایی از زندگی‌مان اشتباه کرده‌ایم.

- مثل ترس از تنها ماندن ما را به سمت روابطی براساس من‌ذهنی کشانده است.

- ترس از فقر و کم شدن پولمان ما را به سمت انجام کارهایی نادرست و غیر انسانی مثل دروغ گفتن برده است.

- ترس از دست دادن مقام و جایگاه شغلی‌مان موجب شده تا از دیگران بدگویی کنیم و اجازه‌ی پیشرفت به آن‌ها ندهیم تا مبادا جای ما را بگیرند.

- ترس از قضاوت دیگران، مانع بیان کردن خودمان به‌عنوان امتداد زندگی و ابراز احساسات درونی‌مان شده است.

- ترس از دست دادن دیگران باعث شده تا آن‌ها را کنترل کنیم.

زمانی که این ترس‌ها را در خودمان شناسایی می‌کنیم و تصمیم می‌گیریم تا آن‌ها را از مرکزمان بیرون کنیم، تهدیدهای من‌ذهنی شروع می‌شود که اگر هم‌هویت‌شدگی‌ها و دردها را از دست بدهی، بی‌چاره می‌شوی و چیز دیگری نداری تا به آن بچسبی و زیر پایت خالی خواهد شد.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۳۲۶ و ۴۳۲۷

چون تو عزم دین کنی با اجتهاد

دیو بانگت برزند اندر نهاد



که مرو زان سو بیندیش ای غوی

که اسیر رنج و درویشی شوی

در این جاست که فضاگشایی و ناظر ذهن بودن همچون سلاحی در دفع این تهدیدها عمل می‌کنند. اگر این ترس‌ها را نبینیم و از درد هشیارانه برای رهایی از آن فرار کنیم، ما را به سمت کمک گرفتن از چیزهای بیرونی برای تسکین یافتنش می‌کشاند مثل فال گرفتن، اسپند دود کردن برای دفع چشم بد، طلب دعا کردن از انسان‌های دیگر، رفتن به مکان‌های مقدس، دعا کردن در زمان‌هایی خاص چراکه از دید ذهن انسان در این زمان‌ها به خدا نزدیک‌تر است. وقتی به خودمان می‌آییم، متوجه می‌شویم مدت‌های زیادی است که در این خرافات گیر افتاده‌ایم و ترس‌مان هنوز بر جای خودش باقی است.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۸۰۴ و ۲۸۰۵

من سپند از چشم بد کردم پدید

بر سپندم نیز چشم بد رسید

دافع هر چشم بد از پیش و پس

چشم‌های پر خمار تست و بس

پس راهکار عملی برای رهایی از تمام همانیدگی‌ها و دردها از جمله ترس: شناسایی، باز کردن فضای درون، صبر و درد هشیارانه است که در نهایت انرژی زندگی به تله افتاده آزاد می‌شود. انسانی که با فضاگشایی از این مرحله گذر می‌کند، من‌ذهنی بزرگ، انسان‌ها را برای گمراه کردن و مانع شدن او برای زنده شدن به زندگی به سمتش می‌فرستد.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲

دیو چون عاجز شود در افتتان



استعانت جوید او زین انسیان

که شما یارید با ما، یاری ای

جانبِ ما یید جانبِ داری ای

\*افتتان: گمراه کردن

در این مرحله ممکن است از من‌های ذهنی جمع بترسیم که قصد دارند ما را زیر سلطهٔ خودشان دریاورند و این حس را به ما القا کنند که اگر کاری که مطابق با خواست آن‌هاست انجام نشود، وضعیت‌های بیرونی ما به خطر می‌افتد.

-مثلاً من‌ذهنی جمع چون نیازمند گرفتن تأیید و توجه دیگران است به ما می‌گوید اگر من‌ذهنی آن‌ها را تأیید نکنیم، دوستی‌شان را با ما قطع می‌کنند.

-یا در محیط کار می‌بینیم که افراد با مسئله داشتن و مانع دیدن هم‌هویت هستند و به ما می‌گویند یا شما هم مثل بقیه مسئله می‌بینید و از مشکلات حرف می‌زنید نه راه‌حل‌ها، یا این که باید استعفا بدهید.

-و یا من‌ذهنی جمع می‌خواهد یک ترس عمومی ایجاد کند و از عباراتی چون جن، ارواح خبیثه که در تعیین سرنوشت و زندگی افراد تأثیرگذار است، استفاده می‌کند.

این‌ها چالش‌هایی است که سر راه ما قرار می‌گیرد، اما برای این نمی‌آیند تا حرکت ما به سمت فضای یکتایی را متوقف کنند بلکه اگر فضا را باز کنیم یک آگاهی و بینش جدید دارند تا ما را از خوابِ ذهن بیدار کنند.

من‌ذهنی مخالف فضای گشوده‌شده و حضور است. با ایجاد ترس می‌خواهد مانع به حضور رسیدن انسان‌ها شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۴۴

بر کدامین یوسف از چشمِ بدان غوغا نبود



ولی ما این موضوع را درک کرده‌ایم که تنها یک قدرت وجود دارد و آن هم قدرتِ خداست و یک همانیدگی با چیزها و دردها هست که باید هشیارانه از مرکزمان بیرون برود، و ما به‌عنوان هشیاریِ حضور همراه با لطف و پناه خود زندگی این قدرت را داریم تا بر من‌ذهنی و مسائلی که می‌خواهد برای ما به‌وجود آورد غلبه کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۴۴

چشمِ بد خستش ولیکن عاقبت محمود بود

چشمِ بد با حفظِ حق جز باطل و سودا نبود

هین مترس از چشمِ بد وان ماه را پنهان مکن

آن مه نادر که او در خانه جوزا نبود

پس تنها کار ما بودن و استقرار در این لحظه‌ی ازلی و ابدی است و خداوند تنها پناه ما در این لحظه است.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۶۵

هر آنچه او بفرماید سَمَعْنَا و اطعنا گو

ز هر چیزی که می‌ترسی مُجیر است او مُجیر است او

اگر کفر و گنه باشد و گر دیو سیه باشد

چو زد بر آفتاب او یکی بدر منیر است او

با سپاس فراوان  

سمانه از تهران



با سلام خدمت آقای شهبازی و دوستان عزیز

👉 با شیشهٔ حجت، پروندهٔ من ذهنی را ببندیم 👈

اینو بدونیم که من ذهنی برای خودش یکسری حجت‌هایی داره. برای مستقر شدنش در مرکز ما، دلایلی داره.

دلیلش هم اینه که: «زندگی در مادیاته. خوشبختی در مادیاته. زندگی همین دردها، بدبختی‌ها و خوشی‌های مسموم فانی‌ست. هرچی بیشتر بهتر». این‌ها دلایل من ذهنی‌ست که از بدو ورود بشریت به عالم هستی تا به همین امروز، در حال فرمانروایی و تخریب است.

حال دانش مولانا وجود دارد. به کمک اشعار مولانا می‌توانیم این رشتهٔ مخرب را برش بزنیم و با فضاگشایی به اصل خود زنده بشیم. حال چرا گاهی اوقات با وجود گوش دادن به اشعار مولانا و کارکردن روی خود، متوجه می‌شویم که هنوز خیلی از دردها و رنجش‌ها و افکار من ذهنی در مرکز ما مستقر هستند؟

واقعاً چرا؟

به نظرم برای این است که هنوز پروندهٔ همانیدگی‌ها را باز گذاشتیم، هنوز پروندهٔ آن‌ها بسته نشده، هنوز اندکی از هشیاری و دل ما پیش اوناست. هنوز ۱۰۰ درصد نمی‌خواهیم فضا باز کنیم. بیت زیر گویای این موضوع است:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۵، بیت ۶

من بجلِ کردم ای جان، که بریزی خونم

وَرَنرِیزی تو مرا مَظْلَمه داری، نه بجلِ

\*بجل: حلال کردن

\*مظلومه: ظلم و ستم، محاکمه





شاید بشه گفت یکی از حساس ترین و مهمترین و ارزشمندترین لحظات زندگی ما در هنگام پرهیز کردن از یک فکر همانیده است. نوع پرهیز کردن ما به نظرم خیلی می تونه در زنده شدن ما به زندگی نقش داشته باشه.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱۱

شَرَعُ بَهِرِ دَفْعِ شَرِّ رَائِي زَنْدِ

دِيوِ رَا دَرِ شَيْشَةُ حِجْتِ كَنْدِ

طبق این بیت مهم، پرونده من ذهنی توسط شیشه حجت بسته می شه و تمام. اگر حجت زندگی رو در هنگام پرهیز به کار نبریم، حجت من ذهنی به استقرارش در مرکز ما ادامه می ده. یعنی این جوهری نباشه که افکار همانیده را فقط پس بزیم. با دلیل لا کنیم، افکار بالا می آیند و می گن که زندگی در مادیاته. حالا ما هم باید در کمتر از صدم ثانیه، به کمک چندین بیت هندسی و کلیدی مولانا اونا را لا کنیم. هشیارانه لا کنیم. واقعاً آگاه باشیم از این که اون افکار دشمن ما هستند.

📖 تجربه شخصی:

بارها برایم پیش آمده که فضاگشایی می کردم، و افکار همانیده را لا می کردم. یکی دو ماه همه چی خوب و آرام پیش می رفت، اما یهو با انتخاب خودم افکار همانیده را انتخاب می کردم. انگار که مثلاً دلم برایشان تنگ شده بود. خب این یعنی من صددرصد فضاگشایی نکرده بودم. درست و حسابی پرهیز نمی کردم. من داشتم با یه حالت تحمل کردن پیش می رفتم. صبر و تسلیم با تحمل کردن فرق دارند. من در هنگام پرهیز، حجت دقیق زندگی رو نمی آوردم. من موقع پرهیز، این جوهری پرهیز می کردم:

افکار همانیده بالا می آمدند و می گفتند زندگی در مادیاته. من می گفتم:

"حالا هر چی هستین، دیگه نباید باشین."



این پرهیز کردنی که من می‌کردم به نظرم قوی نبود. حالا هرچی هستین یعنی چی؟ اونا دشمنِ جان بودند. «نباید باشین» گفتن که کافی نیست.

این جووری پرونده من ذهنی باز می‌مونه. و بالاخره یک روزی دوباره ما را گیج می‌کنه. اما الان سعی می‌کنم با تکرار ابیات هندسی، خودم رو مجهز کنم به حجت زندگی. در کمتر از صدم ثانیه چندین بیت مهم مولانا رو به کمک می‌طلبم تا از هر زاویه، چپ و راست و بالا و پایین، این فکرِ همانیده رو منسوخ اعلام کنند، و مهر بطالت رویش بزنند تا به کلی پرونده‌اش بسته گردد و با بالاترین سطح هشیاری لا شود.

با تشکر

اشکان، مازندران



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com